چه وقت به «جراحی طنز» نیاز داریم؟

از زشتی‌شناسی تا زشتی‌ستیزی

کاریکاتورها بیشتر از هر رشته هنری دیگری دغدغه «عدالت» دارند

نعمت‌الله سعیدی
طنزپرداز و مدرس و پژوهشگر طنز

چرا کاریکاتور جهان پیرامون خود را تقلیل می‌دهد؟ یعنی چرا سوژه خود را با کمترین مصالح و نشانه‌ها بازتاب می‌بخشد؟ نسبت بین یک اثر کاریکاتور و جهان واقعیت از جنس اصالت بخشیدن به ابژکتیویسم است یا سوبژکتیویته؟ آیا ابژه یک اثر کاریکاتور فارغ از سوژه آن وجود خارجی دارد؟ اصلاً اگر فعالیت هنری را تلاش هنرمند برای آفرینش زیبایی بدانیم، کاریکاتور یک هنر است یا یک ضد هنر!؟ مگر غیر از این است که وظیفه اصلی کاریکاتور زشتی‌شناسی یا تلاش برای خلق زشتی است!؟ بر این اساس عینیت در کاریکاتور اصالت دارد و مهم‌تر است یا ذهنیت؟ به عبارت دیگر، از نظر جنبه‌های پدیدارشناسانه، کاریکاتور «فنومن» پدیده‌های جهان را بیشتر بازتاب می‌دهد یا «نومن» آن را؟ آیا می‌توانیم ادعا کنیم عینیت یک اثر کاریکاتوری، بنا بر ماهیت انتزاعی آن، اساساً از جنس ذهنیت است؟ (ذهنیتی که به صورت یک تصویر حداقلی عینیت یافته است. متافیزیکی که نمی‌خواهد بیشتر از این آلوده فیزیک شود!)

از نظر اصالت کلمه یا تصویر چطور؟ کاریکاتور یک هنر ضد کلمه است یا ضد تصویر؟ آیا کاریکاتور تصویر را به نفع کلمه و معنا کج و معوج می‌کند و استحاله می‌بخشد، یا برعکس؟ اگر حالت اول درست باشد، آن چیزهایی که در یک کاریکاتور حذف می‌شود مهم است یا آن چیزهایی که باقی می‌ماند؟

اینها نمونه پرسش‌هایی است که باعث می‌شود شما مخاطبان حساب کار دستتان آمده و خودتان را جمع و جور کنید! یعنی متوجه شوید با چه نویسنده گردن کلفت و متفکری روبه‌رو هستید، یا: ای مخاطب بدان که من خیلی باسوادم! ای مخاطب، برو بمیر که از روند پدیدارشناسی از کانت و دکارت و اسپینوزا تا هوسرل و هگل و دلوزو در ایدا بی‌خبری و نمی‌دانی نومن و فنومن چیست! و گرنه بگو ببینم، اگر کاریکاتور را هنری انتزاعی بدانیم، حالا ابژه در کاریکاتور اصالت دارد یا سوژه؟ کدام یک از اینها باشد به نفع ایده‌آلیسم است و کدام‌شان به نفع رئالیسم؟ آیا همین ابهامات است که باعث شده به تازگی متن‌هایی باب میل رسانه‌ها و مخاطبان شود که نه نویسندگانش می‌دانند چه نوشته‌اند و نه مخاطبانش سر در می‌آورند چه خوانده‌اند؟!

۱. بعضی‌ها بدنی سالم دارند و بعضی‌ها چهره‌ای زیبا. برخی‌ها شهرت اجتماعی بالایی دارند و برخی حساب‌های بانکی پر و پیمانی، اما دارایی اصلی و واقعی هر کسی همان سؤال‌هایی است که در مورد خودش، زندگی و جهان دارد. متأسفانه در دوره و زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که خیلی از مردم به ندرت سؤال دارند. از اصول عقاید و مبانی فلسفی گرفته تا سیاست، اقتصاد، فرهنگ و حتی پزشکی و روانشناسی، اغلب با آدم‌هایی مواجه‌ایم که برای هر سؤالی جواب دارند، به عنوان مثال، در گروه‌های گفت‌وگوی مجازی اشخاصی را می‌بینیم که صبح تا شب همه چیز را تحلیل می‌کنند و در مورد هر مسأله‌ای تا خرخره پر از پاسخ هستند. همین پدیده ساده می‌تواند حکایت‌گر یک معضل بزرگ فرهنگی و اجتماعی باشد. مشکلی که اگر چاره نشود ممکن است بسترساز بسیاری از بحران‌های سیاسی شود. فرصت نیست توضیح بدهیم چرا رسانه‌های معاصر (بویژه در جهان غرب) با سطحی‌گرایی ذاتاً پوپولیستی خودشان، نقش آنتی‌تز دانشگاه‌ها و علم‌آموزی را بازی می‌کنند! (آن هم در روز و روزگاری که خود دانشگاه‌ها و دانشجوهای ما بشدت از فقر «بینش» و بینشگری و بینش‌جویی رنج می‌برند.) و دقیقاً به همین دلیل، چرا امام راحل عقیده داشت صدا و سیما باید دانشگاه شود؟ به هر حال، خردمندی و دانایی هر فرد به تعداد و کیفیت پرسش‌هایی که دارد باز می‌گردد، نه حجم و کمیت پاسخ‌هایش.

خطرناک‌ترین و مخرب‌ترین نوع فقر، فقر آگاهی، معرفت و دانش است. این همان فقری است که هر کس بیشتر دچار آن باشد، کمتر متوجه آن می‌شود! عقل تنها چیزی است که اکثراً خیال می‌کنند به اندازه کافی، یا حتی بیش از نیاز خود دارند!

۲. در دنیای پزشکی وقتی یک مشکل و بیماری با دارو برطرف نشود، چاره‌ای غیر از جراحی کردن باقی نمی‌ماند. این مربوط به جسم ما است، اما اگر ذهن و روان ما دچار چنین معضلاتی شود، نیاز به «جراحی طنز» پیدا می‌کنیم. قلم طنزپردازان و کاریکاتوریست‌ها تیغ تیز همین نوع از جراحی‌ها است. اینکه هدف اصلی طنزپردازان تخریب و استهزای مخالفان خودشان است یا آگاهی بخشیدن به مخاطبان‌شان، به نیت خودشان بستگی دارد. (به گفته قرآن کریم: فالهما فجورها و تقواها...)

طنز و استهزا همین قدر هم می‌توانند نقش دشمن اصلی حقیقت و حقیقت‌طلبی را بازی کنند، اما مهم‌ترین وظیفه آثار طنز، جست‌وجو و آشکار کردن مشکلات و گرفتاری‌های جامعه است. نادانی را فقط می‌توان با «آگاهی» جراحی کرد. از این نظر، حتی می‌توانیم کاریکاتور را به آزمایشگاه پاتوبیولوژی تشبیه کنیم. آزمایشگاهی که بنا است با بزرگ‌نمایی کردن‌هایش نوع و کیفیت بیماری‌های ما را تشخیص دهد، به عنوان مثال، دماغ یک شخصیت را زیر میکروسکوپ نقد موشکافانه‌اش برده و «بوالفضولی» او را کشف کند. اجازه دهید ما هم در این نوشتار قبل از اینکه درگیر پاسخ دادن شویم، ابتدا ببینیم چه پرسش‌هایی را می‌توان مطرح کرد. در مورد کاریکاتور دو پرسش ابتدایی مهم وجود دارد؛ کاریکاتور چیست؟ و کاریکاتور چگونه ما را می‌خنداند؟

۳. اغلب پرسش از چیستی پدیده‌ها این قابلیت را دارد که ذهن ما را به شدت گمراه کند. چیستی یک پدیده از نظر تجربی می‌تواند زمین تا آسمان با پرسش از چیستی آن از نظر عقلانی فرق داشته باشد، به عنوان مثال وقتی ما می‌پرسیم «آب چیست؟» نخستین چیزی که به ذهن‌مان می‌آید یک تصویر است. تصویری از احتمالاً یک لیوان آب، یا شیر آشپزخانه‌ای که باز است، یا قوطی آب معدنی، یا حتی تصویر خود الفبای کلمه آب و غیره، اما وقتی می‌خواهیم پاسخ بدهیم دیگر مجبوریم از کلمات استفاده کنیم؛ آب مایعی بی‌رنگ، بی‌بو و بی‌طعم است که از ترکیب دو اتم هیدروژن و یک اکسیژن تشکیل شده است، اما آیا واقعاً آب رنگ، بو و طعم ندارد؟ اگر دارد، که همین طور است، پس باید بگوییم آب مایعی تقریباً بی‌رنگ، تقریباً بی‌بو و تقریباً بی‌طعم است. اینجا همین کلمه «تقریباً» است که دیگر نه تنها هیچ‌وقت دست از سرمان برنمی‌دارد بلکه هر چقدر جلوتر می‌رویم قوی‌تر و پررنگ‌تر می‌شود. آیا همین ماجرای اخیر، خودش نیز تقریباً این طور است؟ خیر! قطعاً همین طور است. یعنی خود همین احتمال و عدم قطعیت «قطعی» است. عدم قطعیتی که در عالم کوانتومی ذرات اتم می‌گوید آن تصویری که با شنیدن کلمه اتم هیدروژن در ذهن‌تان نقش بسته (یعنی یک توپ بزرگ در وسط و تیله‌های کوچکی در مدارهای اطراف آن) تقریباً کشک است! به عنوان مثال، اطراف هسته هیچ‌وقت نمی‌توان در زمان مشخص، جایگاه مشخص الکترون را تعیین کرد و الی آخر.

تمام اعتبار و اصالت یک کاریکاتور به هارمونی و تناسب همین «قطعیت» و «عدم قطعیت» آن وابسته است. در یک تصویر کاریکاتوری، از جزئیات گرفته تا سوژه کلی اثر، نمی‌تواند دچار عدم قطعیت باشد، مثلاً کاریکاتوریست می‌تواند دماغ یک شخصیت را به صورت مبالغه‌آمیز هر قدر که می‌خواهد بزرگ کند، یا چشم‌های او را کوچک. یا می‌تواند در باقی جزئیات تصویر نیز دخل و تصرف کند، اما مثلاً دماغ یک آدم در کاریکاتور بالاخره نمی‌تواند چیزی غیر از دماغ باشد. به علاوه، در یک اثر کاریکاتور نسبت به تصویر واقعی ممکن است خیلی از چیزها حذف شود. یعنی کاریکاتور یک هنر بشدت «تقلیل‌گرا» است. (تقلیل‌گرایی در خدمت تبیین و روشنگری.)

۴. یک هنرمند کاریکاتوریست باید بتواند با حداقل المان‌ها و نشانه‌ها تصویر سوژه خود را خلق کند، اما نهایتاً با تمام این نقص‌ها و کاستی‌ها در نسبت با کلیت یک سوژه، یا با وجود آن همه ایجاد تغییرات مبالغه‌آمیز در جزئیات تصویر، ثمره نهایی این نقاشی و طراحی حتماً باید هنوز هم شبیه به سوژه اصلی خود باشد. اگر این شباهت تضعیف شود یا از بین برود، آن اثر دیگر خنده‌دار نیست. بنا بر دلایلی که فرصت شرح و تفسیر آنها نیست، اتفاقاً کاریکاتور این ظرفیت بالقوه را دارد که ترسناک و حزن‌انگیز شود! (تراژدی و کمدی دو روی یک سکه‌اند.) این یعنی همیشه در مرز خنده و خوف بودن. مضحک بودن چنین تصویری دقیقاً بستگی دارد به میزان شباهت داشتن و نداشتن همزمان آن کاریکاتور با موضوع اصلی خودش (به اضافه کیفیت تحقیر یک زشتی، یا مشکل، یا رذیلت اخلاقی و غیره)، به عنوان مثال، کاریکاتور جو بایدن نمی‌تواند شبیه پوتین شود یا برعکس. مخاطب به محض اینکه یک اثر را می‌بیند، باید تشخیص دهد که این بایدن است یا پوتین. یعنی اگر شباهت قطعی کاریکاتور با تصویر سوژه خودش حفظ شد، حالا هنرمند می‌تواند در باقی چیزهای کلی یا جزئی تغییر، حذف و اضافه یا حتی نوعی استحاله و مسخ انجام دهد، به عنوان مثال می‌توان ترامپ را شبیه یک الاغ کشید. (چیزی که بسیاری از کاریکاتوریست‌های امریکایی و غیرامریکایی به آن علاقه داشتند!) ممکن است در اینجا حتی عدم قطعیت به گونه‌ای باشد که معلوم نشود این تصویر یک الاغ است که تبدیل به ترامپ شده یا برعکس؟! اما این فقط به شرطی است که الاغ بودن و ترامپ بودن این تصویر قطعی باشد. در همین مواقع است که ناگهان یک سؤال بسیار عمیق و جدی ممکن است در ذهن شکل بگیرد. ترامپ بودن ترامپ، یا الاغ بودن الاغ، به صورت حداقلی یا حداکثری، دقیقاً به چه چیزهایی بستگی دارد؟ (همینجا است که الاغ ایده‌آلیسم در گل فرومی‌ماند!) زیرا همین رابطه بین امثال ترامپ با امثال خوک، گرگ، کرم‌خاکی، گوسفند و... تمامی جک و جانورها وجود دارد. واقعاً چطور ممکن است تصویر امثال ترامپ وقتی تبدیل به الاغ یا هر جانور دیگری می‌شوند، هنوز هم ویژگی ترامپ بودن خودش را حفظ کنند؟ پس جنبه‌های پدیداری چنین سوژه‌هایی فاقد اصالت ذاتی است و...

اگر مثل خود هنر کاریکاتور بخواهیم حداقلی برخورد کنیم، در اینجا دو واقعیت قطعی داریم، مثلاً مثل ترامپ بودن... و مثل الاغ بودن(نشانه و نمادی برای حماقت). هر کدام از اینها می‌توانند بسته به رویکرد هنرمند حداقلی یا حداکثری باشند. یعنی تصویری قطعاً یا تقریباً مثل ترامپ در این سو و نمودهایی قطعاً و تقریباً مثل الاغ در طرف دیگر. حالا اگر این قطعیت‌ها را درجه‌بندی کنیم، بی‌نهایت حالت ممکن وجود خواهد داشت؛ حالت‌هایی که هر کدام می‌خواهند میزان حماقت ترامپ را مشخص کنند. همانطور که دیدیم در اینجا برای تعداد جانورها یا صفات و رذایل اخلاقی محدودیت خاصی وجود ندارد. کاریکاتور می‌تواند «پدیدار» یا «فنومن ترامپ» را کنار زده و از باطن ناپدیدار و ژرفای «نومن» پنهان او حکایت کند.

دقیقاً به همین دلیل است که هنر کاریکاتور می‌تواند بخش عمده‌ای از جریان خود فلسفه غرب را در زمینه نقد هنری و زیبایی‌شناسی به چالش بکشد. کاریکاتور از نظر ماهیت فیزیکی خودش چیزی غیر از یک مقدار جوهر یا رنگ نیست که بر سطح سفید یک کاغذ نقش می‌بندد و پدیدار می‌شود که همین مقدار نیز مثلاً در کاریکاتورهای رایانه‌ای و دیجیتالی وجود ندارد. یعنی بسته به رزولوشن تصویر مانیتور فقط با تعداد کاملاً محدودی از نقطه‌های نورانی روبه‌رو هستیم. به این ترتیب، ملاحظه می‌کنیم که ماهیت فیزیکی کاریکاتور تقریباً هیچ ربطی به ماهیت اصلی خودش ندارد! در کاریکاتور عینیت بخشیدن به معانی و مفاهیم کاملاً ذهنی است؛ برزخی بین «تصویر» و «کلمه».

۵. محدودیت یادداشت ما اجازه نمی‌دهد که بیشتر از این به ماهیت رستاخیزی هنر کاریکاتور اشاره کنیم؛ هنری که باطن اعمال را به تصویر می‌کشد و به ملکوت‌شان اشاره می‌کند. به همین دلیل، در کاریکاتور فرم و ساختار نه تنها تماماً در خدمت محتوا و پیام است، بلکه اساساً چیزی غیر از تجلی و تبلور معنا در قالب تصویر نیست. خلاقیت و نبوغ در طراحی، یا قدرت اجرا در هنر کاریکاتور چیزهایی نیستند که اصلاً بتوان دست‌کم‌شان گرفت یا انکارشان کرد، اما اصل خلاقیت و انکشافی که در اینجا رخ می‌دهد کاملا ریشه در عالم معنا دارد، اگر هنر نقاشی معمولی را به نثر و رمان تشبیه کنیم، کاریکاتور از نظر تقلیل‌گرایی و ایجاز، یا مخیل بودن دقیقاً در جایگاه شعر قرار می‌گیرد. تنها مؤلفه‌ای که در اینجا فرق می‌کند، مسأله موزون بودن است. کاریکاتور در ظاهر دقیقاً هنری در تضاد با هارمونی و ضد تناسب است. یعنی هنر کاریکاتوریست بستگی به خلاقیت او در زمینه تناسب‌ستیزی دارد. جانمایه اصلی کاریکاتور خلق زشتی یا آشکارکنندگی آن در این زمینه است.

مجموعه این نکات به ذات «زشتی‌ستیزانه» کاریکاتور بیشتر دلالت می‌کند تا موضوع زیبایی‌گرایی آن! به این اعتبار، گویی هنرمند کاریکاتوریست می‌داند که باید فرض را بر زیبایی ذاتی خود حقیقت وجود گذاشت و به جای تلاش برای زیبایی‌شناسی (و در عوض آن) به «زشتی‌زدایی» از جهان و ظلم‌ستیزی در جامعه همت گمارد. کاریکاتورها بیشتر از هر رشته هنری دیگری دغدغه «عدالت» دارند!

> مهم‌ترین وظیفه طنز، جست‌وجو و آشکار کردن مشکلات و گرفتاری‌های جامعه است. می‌توانیم کاریکاتور را به آزمایشگاه پاتوبیولوژی تشبیه کنیم؛ آزمایشگاهی که بنا است با بزرگ‌نمایی کردن‌هایش نوع و کیفیت بیماری‌های ما را تشخیص دهد. جانمایه اصلی کاریکاتور خلق زشتی یا آشکارکنندگی آن است. گویی هنرمند کاریکاتوریست می‌داند که باید فرض را بر زیبایی ذاتی خود حقیقت وجود گذاشت و به جای تلاش برای زیبایی‌شناسی (و در عوض آن) به «زشتی‌زدایی» از جهان و ظلم‌ستیزی در جامعه همت گمارد. کاریکاتورها بیشتر از هر رشته هنری دیگری دغدغه «عدالت» دارند!

SNN.IR

«مرزهای طنازی» در گفت‌وگو با دکتر شروین وکیلی، جامعه‌شناس

امان از شهر بی‌خنده!

چرا ما ایرانیان اغلب با مسائل، شوخ‌طبعانه برخورد می‌کنیم؟

مینا مدیری/

همه ما بارها خندیده‌ایم از جوک‌هایی که مردم عادی برای اتفاق‌های تلخ و شیرین روزمره ساخته‌اند. لازم نیست که طنزپرداز حرفه‌ای باشی تا بتوانی با مسائل زندگی روزمره، طنازانه برخورد کنی؛ گویی همین که «ایرانی» باشی کافی است تا نگاه طنازانه را به ارث ببری! شاید آخرین باری که این روحیه شوخ‌طبعی‌مان را به رخ کشیدیم مواجه‌مان با افزایش قیمت اقلامی چون مرغ و تخم‌مرغ و روغن بود که با حجم قابل توجهی از شوخی و طنزهای خلاقانه مواجه شدیم. به گواهی جامعه‌شناسان و تحلیلگران اجتماعی، شوخ‌طبعی و مواجهه طنازانه با پدیده‌ها در فرهنگ ایرانیان بسامد بالایی دارد؛ «هم دامنه و بسامد طنزپردازی در ایران زیاد است و هم پیچیدگی و غنای معنایی‌اش. و این امر بدان خاطر است که تمدنی دیرینه با بایگانی فرهنگی بسیار غنی و تجربه تاریخی جمعی چشمگیری داریم که راه و چاه رویارویی با تنش‌ها را تا حدودی یادمان داده است.» این تحلیل دکتر شروین وکیلی، جامعه‌شناس، از نگاه طنازانه ایرانیان است. او که کتاب «جامعه‌شناسی جوک و خنده» را در کارنامه علمی خود دارد در گفت‌وگو با ما، از «کارکرد طنز و شوخی در جامعه ایرانی» می‌گوید و «مرزهای طنز و طنازی» را برایمان ترسیم می‌کند.

■ جناب دکتر وکیلی، چرا مردم طنز می‌گویند و شوخی می‌کنند؟

درباره کارکردهای شوخی و طنز بحث‌های فراوانی شده است. دو چیز را در این مورد می‌دانیم که به بحث‌مان مربوط می‌شود، یکی اینکه شوخی و طنزپردازی راهی برای مقابله با تنش‌های شخصی است، یعنی شیوه‌ای است که شرایط بحرانی و خطرناک را به شکلی خلاقانه رمزگذاری می‌کند، امکان فاصله‌گیری و چاره‌اندیشی درباره‌اش را به دست می‌دهد. بنابراین به لحاظ روانشناختی سودمند و سازنده و نیروبخش است. دومین نکته آنکه، طنز و شوخی یک حائل مهم نمادین در برابر ظهور تنش‌های بینافردی است، یعنی کشمکش و دشمنی و کینه را کاهش می‌دهد و مهر و همبستگی گروهی را افزون می‌کند. بنابراین طنز و شوخی اصولاً پدیداری سودمند و بسیار کارآمد است برای شرایط بحرانی.

■ قبول دارید مردم ایران طناز هستند و اغلب با مسائل شوخ‌طبعانه برخورد می‌کنند؟

این حرف کاملاً درست است. هم دامنه و بسامد طنزپردازی در ایران زیاد است و هم پیچیدگی و غنای معنایی‌اش، یعنی اگر آمار بگیرید، هم شوخی‌های پرشمارتری را در واحد زمان از مردمی ناهمسان می‌شنوید و هم این شوخی‌ها به لحاظ پیچیدگی مکانیسم خنداندن و محتوای معنایی که حمل می‌کنند چشمگیر و جالب توجه است. این شاخص‌ها را اگر بین کشورهای مختلف مقایسه کنید ایرانیان امتیازی بالا به دست می‌آورند.

■ مگر در این مورد پژوهشی مقایسه‌ای انجام شده است؟

چند مقاله خوب در این مورد وجود دارد، اما اصولاً طنز و شوخی موضوعی نوپا در مطالعات جامعه‌شناسانه و مردم‌شناسانه است. درباره بحث مربوط به پیچیدگی معنایی جوک‌های ایرانی البته خودم سال‌ها پیش پژوهشی انجام داده‌ام که در کتاب «جامعه‌شناسی جوک و خنده» منتشر شده و روی کانال تلگرامم در دسترس عموم است.

■ اینکه مردم با برخی مسائلی آزاردهنده یا تهدیدکننده هم شوخی کنند، به لحاظ جامعه‌شناختی آسیب‌زا نیست؟ شما منتقد چنین شوخی‌هایی نیستید؟

نکته همینجا است. اصولاً با همین مسائل باید شوخی کرد. طنزها و شوخی‌ها در هر جامعه‌ای بر همین «نقاط داغ» متمرکز می‌شوند. در ایران پیچیدگی شوخی‌ها و رواج زیادشان بدان خاطر است که تمدنی دیرینه، با بایگانی فرهنگی بسیار غنی و تجربه تاریخی جمعی چشمگیری داریم که راه و چاه رویارویی با تنش‌ها را تا حدودی یادمان داده است.

■ مردم ایران این همه طنز می‌گویند و شوخی می‌کنند، اما از طرف دیگر، با آمارهایی مواجه هستیم که می‌گویند جزو کشورهای ناشاد هستیم و شمار بیماری‌های روحی و افسردگی در جامعه ما تقریباً قابل توجه است. شما به عنوان جامعه‌شناس، این تضاد را چطور تحلیل می‌کنید؟

به نظرم اینها دو روند همگرا هستند. در شرایطی که جامعه در سامان برخی از امور با چالش روبه‌رو است و در برخی زمینه‌ها ناکارآمدی وجود دارد، طبعاً با درهم شکستن افراد سر و کار داریم. این موقعیت در آنان که نیرومندتر است واکنشی از جنس شوخی و خنده ایجاد می‌کند، که اثری التیام‌بخش برای کل سیستم دارد و بسیار گرانقدر است. لایه‌هایی از جامعه هم طبعاً قربانی این شرایط می‌شوند و آمار بالای آسیب‌های اجتماعی یا بیماری‌های روانی در کشورمان پیامد همین موضوع است. اینها در اصل دو روی یک سکه است.

■ این را گهگاه می‌شنویم که «با فلان موضوع شوخی نکنید» یا مثلاً «وضعیت معیشتی امری جدی است، درباره‌اش با طنز حرف نزنید» نظر شما در این مورد چیست؟ آیا طنزپردازی حد و مرزی مشخص دارد و با برخی امور نباید شوخی کرد؟

خندیدن به مسائل یکی از رایج‌ترین راه‌های درست رویارویی با آنها است و تلاش برای جلوگیری از خندیدن یکی از عجیب‌ترین راه‌های نادرست.

اما از جنبه‌ای دیگر، پاسخ شما تا حدودی به این پرسش برمی‌گردد که منظورتان از «طنز» چه باشد و در چه چهارچوبی به موضوع بنگرید. اگر از افراد عبوس گریانی باشید که خندیدن را نوعی گناه می‌دانند و شوخی کردن را رفتاری سطح پایین و مسخره‌بازی به حساب می‌آورند، آن وقت اصولاً طنزپردازی امری مشکوک و گناه‌آلود جلوه می‌کند که باید در حریمی مشخص محدودش کرد و دورش را حصار کشید. اگر رفتار طنازانه را یکی از رفتارهای نمادین و پیچیده در گونه آدمیزاد در نظر بگیرید و همچون پدیده‌ای عینی و علمی به آن نگاه کنید و از روانشناسی و جامعه‌شناسی خندیدن و خنداندن بپرسید، موضوع فرق می‌کند و دیگر با چیزی ملموس و عینی سر و کار دارید که تسلیم فرمان‌ها و دستورها نمی‌شود و سیستمی تکاملی است که مسیر خاص خود را طی می‌کند.

■ شما به این شیوه از «شماتت طنز» چگونه می‌نگرید؟

من از زاویه دوم و همچون موضوعی علمی به طنز می‌نگرم. به همین خاطر شوخی و طنز به نظرم رده‌بندی اخلاقی ندارد و به سادگی بر اساس طیف «خنده‌دار» یا «لوس» رده‌بندی می‌شود، یعنی بسته به اینکه طنز با موضوعش تناسب داشته یا نداشته باشد، به دل می‌نشیند یا نمی‌نشیند و موفق یا ناموفق از آب درمی‌آید و مخاطب، آن را زیرکانه و دلپذیر یا زمخت و توهین‌آمیز قلمداد می‌کند. انتخابی طبیعی هم در این بین فعال است و آنچه نازیبا باشد و دلنشین نباشد مخاطبی پیدا نمی‌کند و خود به خود حذف می‌شود.

■ چه معیارهایی می‌توان برای طنزها و شوخی‌های خوب برشمرد؛ همان‌هایی که شما با صفت متناسب و دلنشین و موفق از آن یاد کردید؟

از چندین شاخص می‌توان اسم برد؛ یکی آن است که طنز و شوخی خوب، از ریشخند و مسخره‌بازی عاری است، یعنی شوخی‌ای که با حمله شخصی، دستمایه قرار دادن ضعفی فردی یا انگیزه‌ای دشمنانه همراه باشد، اغلب به سرعت تشخیص داده شده و همچون حمله‌ای شخصی یا حرفی کینه‌توزانه طرد می‌شود. به همین خاطر، آدم‌هایی که عصبانی و کینه‌ای هستند اغلب روحیه طنز ندارند و شوخی‌هایشان به دل نمی‌نشیند. دومین شاخص تناسب است، یعنی دنیای بدیلی که در طنز وانمود می‌شود با اصل مسأله و تنشی که موضوع اصلی است، به درستی پیوند بخورد. اگر درباره موضوعی شوخی‌ای بکنیم که به موضوعی دیگر بازمی‌گردد، یا ارتباطش با مسأله سرراست نیست، به دل نمی‌نشیند.

یک نکته دیگر، ریزبینانه بودن و نکته‌سنجی نهفته در شوخی و طنز است و این هم عامل تعیین‌کننده‌ای است. در سطحی دیگر، اگر شوخی و طنزی به تابوهای اجتماعی اشاره کند، اما ادب را رعایت کند، موفقیتی بیشتر از شوخی مشابه ولی رکیک پیدا خواهد کرد. خلاصه آنکه، شوخی باید پیامی را با سطحی خاص از پیچیدگی برساند؛ نه آنقدر پیچیده که دریافت‌اش طولانی و دشوار باشد و نه آنقدر ساده که لوس و بی‌نمک به نظر برسد.

> شوخی و طنزپردازی راهی برای مقابله با تنش‌های شخصی است، یعنی شیوه‌ای است که شرایط بحرانی و خطرناک را به شکلی خلاقانه رمزگذاری می‌کند، امکان فاصله‌گیری و چاره‌اندیشی درباره‌اش را به دست می‌دهد، بنابراین به لحاظ روانشناختی سودمند و سازنده و نیروبخش است. دیگر اینکه، طنز و شوخی یک حائل مهم نمادین در برابر ظهور تنش‌های بینافردی است، یعنی کشمکش و دشمنی و کینه را کاهش می‌دهد و مهر و همبستگی گروهی را افزون می‌کند. بنابراین طنز و شوخی اصولاً پدیداری سودمند و بسیار کارآمد است برای شرایط بحرانی.

Mehr